

نقش روشنفکران

در تاریخ معاصر ایران،

جلد دوم

دکتر محمد مصدق و احمد کسروی

مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

عنوان و نام پدیدآور	نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران / مولف موسسه فرهنگی قدر ولایت.
مشخصات نشر	: تهران : قدر ولایت - ۱۳۸۷ -
مشخصات ظاهری	: ج. : مصور، جدول، عکس، نمودار.
شابک	: دوره : 978-964-495-074-2 : ۱. ج. ۹ : 978-964-495-059-9 : ۰۰۰۰ فریال ج. ۲. شمیر : 978-964-495-060-5 : ۰۰۰۰ ۷ فریال (ج. ۳) : کالسگون (ج. ۴) : 978-964-495-061-2
وضعیت فهرست نویسی	: ۲ : فیا
یادداشت	: ج. ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیا).
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: بمانه.
مدرجات	: ج. ۱. میرزا ملکحاج خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسن خان سپهسالار، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا آقاخان کرمانی، محمدعلی فروغی، سید حسین نقی زاده - ج. ۲. احمد کسروی، محمد صدیق - ج. ۳. مهدیس مهدی بارکان روشنفکران -- ایران
موضوع	
نمایانه اقروده	: موسسه فرهنگی قدرولایت
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ : HMV۷۸/۷۷
رده بندی دیویی	: ۹۵۵ : ۳۰۵/۵۵۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۵۴ : ۱۵۲

فهرست مندرجات

پیشگفتار..... ۱۵

نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران

احمد کسروی

فصل اول

زندگی‌نامه و شکل‌گیری شخصیت کسروی

تولد و تکاپو.....	۳۳
در مسیر الحاد.....	۳۹
اثربرداری از شخصیت پدر.....	۳۹
اثربرداری از تفکرات وهابیت.....	۴۱
اثربرداری از روشنفکران بیمار.....	۴۵
غرب‌گرایی.....	۴۶
ورود زود هنگام به عرصه فعالیت‌های اجتماعی.....	۴۸
سطحی‌نگری و عدم تعمق.....	۵۰
کسروی و بیماری خود بزرگ‌بینی.....	۵۲
کسروی، مصداق بارز خشونت‌طلبی.....	۵۳
عضویت در لژ فراماسونری.....	۵۶
همکاری کسروی با رضاخان و انگلیس.....	۵۷
پندارها و کردارها.....	۶۹

۷۰	کسروی، ادعای برانگیختگی
۷۳	۱- نفی اسلام
۷۴	۲- نفی خاتمیت
۷۴	۳- تعریف دین
۷۶	۴- تعریف برانگیختگی و پیامبری
۷۷	۵- دعوی پیامبری و پاکدینی
۸۱	کسروی و کتابسوزی
۸۷	جسارت به ائمه اطهار (ع)
۹۰	کسروی و مفاخر ملی و ادبی
۹۳	کسروی و تشیع
۹۵	یک مصادفت زیبا

فصل دوم

امام خمینی و کسروی

۹۷	رسوخ کسروی در قم
۹۸	"کشف الاسرار" در جواب کیست؟
۱۰۰	ارتباط کسروی با نویسنده "اسرار هزار ساله"
۱۰۲	"کشف الاسرار" و آشنایی حوزه با شخصیت امام خمینی (ع)
۱۰۳	انزوای حوزه از جامعه و اهمیت حرکت امام خمینی (ع)
۱۰۵	ویژگی زمانی طرح افکار کسروی در جامعه
۱۰۶	پیغام نویسنده "اسرار هزار ساله" به امام خمینی (ع)
۱۰۶	تلاش عاملین انتشار کتابهای کسروی در کم رنگ نشان دادن خشم امام از وی
۱۰۷	دیدگاه امام خمینی (ع) در شیوه برخورد با کسروی
۱۰۸	گلایه امام خمینی (ع) از متصدیان دین به دلیل عدم مقابله آنان با کسروی
۱۰۸	خطاب امام به کسروی و «کسروی» ها
۱۰۹	خاطره مرحوم حاج احمد خمینی، از "کشف الاسرار"
۱۰۹	اثرات افکار کسروی از دیدگاه حضرت امام (ع)

۱۰۹		اشاره امام به حيله گرى كسروى در تعريف دين
۱۱۰		علت حملات كسروى و امثال او به روحانيت از ديدگاه امام علیه السلام
۱۱۱		منبع افكار كسروى و امثال او در كلام امام علیه السلام
۱۱۱		انگيزه كسروى و امثال او از ديدگاه امام علیه السلام
۱۱۱		علت انحراف كسروى و امثال او در كلام امام علیه السلام
۱۱۲		اشاره امام علیه السلام به تنها نقطه قوت كسروى
۱۱۳		نقدى کوتاه بر تاريخ نگارى كسروى

فصل سوم

فداييان اسلام و كسروى

۱۱۵		نواب از تولد و تكاپو تا اجراى اعدام كسروى
۱۱۵		تولد و تكاپو
۱۱۷		اولين اقدام الهى و سقوط دولت قوام
۱۱۷		دومين اقدام الهى
۱۱۸		درگيرى در پالایشگاه و حرکت نواب به سوى نجف
۱۱۸		تحصيل در نجف اشرف
۱۱۹		مطالعه كتاب كسروى و خروش نواب صفوى
۱۲۰		حرکت به سوى ايران براى مقابله با كسروى
۱۲۱		اقدام روشنگرانه هنگام ورود به ايران
۱۲۲		ورود به تهران و سخنرانى در بازار
۱۲۲		تماس با برخى علما در تهران
۱۲۳		حضور مرحوم نواب در كلوپ كسروى و مناظره با او
۱۲۳		سه پيشنهاد نواب به كسروى
۱۲۴		شكست كسروى در مناظره با نواب
۱۲۵		اندیشه اجراى حكم الهى درباره كسروى
۱۲۶		شليك نخستين تير به سوى كسروى
۱۲۶		تلاش مردم براى آزادى نواب صفوى

تشکیل سازمان فداییان اسلام.....	۱۲۷
طرح مجدد اعدام کسروی.....	۱۲۷
مأموران اجرای حکم الهی.....	۱۲۸
چگونگی اجرای حکم اعدام کسروی.....	۱۲۸
طنین فریاد الله اکبر.....	۱۲۹
نپذیرفتن جنازه کسروی در گورستان.....	۱۲۹
دستگیری عاملان اجرای حکم.....	۱۳۰
تلاش برای آزادی آزادگان.....	۱۳۰
سخنان پرشور مرحوم نواب در نجف، برای آزادی فداییان اسلام.....	۱۳۱
نواب از قیام تا شهادت.....	۱۳۳
۱۰ سال مبارزه آرمانی فداییان اسلام.....	۱۳۳
دستگیری و شکنجه مرحوم نواب صفوی و فداییان اسلام.....	۱۳۷
شهید نواب: ما به یاری خدا فاتح هستیم.....	۱۳۷
شهادت و پرواز تا بی نهایت.....	۱۳۸
تطبیق جنازه با عکس مرحوم نواب توسط مأموران آمریکایی.....	۱۳۸
پایان یافتن فعالیت سازمان فداییان اسلام.....	۱۳۹
خواندنیهای درباره.....	۱۴۲
شهید نواب صفوی و فداییان اسلام.....	۱۴۲
کتاب "جامعه و حکومت اسلامی" تألیف سید مجتبی نواب صفوی.....	۱۴۲
ویژگیهای فردی مرحوم نواب صفوی.....	۱۴۳
علاقه مندی به روحانیت از کودکی.....	۱۴۳
خصوصیات جسمانی.....	۱۴۳
ایثار و فداکاری از نوجوانی.....	۱۴۴
تلاش شاه برای تطمیع نواب صفوی.....	۱۴۴
برخورد نواب با فرستاده شاه.....	۱۴۴
جلوگیری از دفن جنازه رضاخان در قم.....	۱۴۵
وضعیت معیشتی سخت فداییان اسلام.....	۱۴۵
تخم مرغی که نواب آن را ۵۶ قسمت کرد.....	۱۴۶

دارایی نواب بعد از بازرسی بدنی.....	۱۴۶
ناراحتی نواب صفوی از مدح.....	۱۴۷
هنگام رأی دادگاه به اعدام، نواب به سجده شکر افتاد.....	۱۴۷
نواب از سهم امام استفاده نمی‌کرد.....	۱۴۷
یک عمل مکروه از نواب ندیدم.....	۱۴۷
نواب: عهد کرده‌ام برای خدا مسافرت کنم.....	۱۴۸
شخصیت و کلمات پر نفوذ نواب.....	۱۴۸
توطئه مرموز برای عدم پیشگیری علما از اعدام نواب.....	۱۴۸
خیانت مصدق و جبهه ملی به فداییان اسلام.....	۱۴۹
فداییان اسلام، نواب صفوی.....	۱۵۲
در نگاه برخی شخصیتها.....	۱۵۲
امام خمینی ره و فداییان اسلام.....	۱۵۲
آیه‌الله بروجردی.....	۱۵۳
شهید آیه‌الله مطهری.....	۱۵۳
علامه امینی صاحب "الغدير".....	۱۵۳
حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی.....	۱۵۴
حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی.....	۱۵۸
مراجع ثلاث.....	۱۵۸
شهید محراب آیدالله صدوقی.....	۱۵۹
آیه‌الله حاج آقا سید حسین خادمی.....	۱۵۹
علمای مشهد.....	۱۵۹
آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی.....	۱۶۰
استاد محمدرضا حکیمی.....	۱۶۰

فصل چهارم

مبارزات مرحوم سراج انصاری با کسروی

مقابله حجت الاسلام سراج انصاری با کسروی.....	۱۶۳
--	-----

- ۱۶۳ تولد، تحصیل و تکاپو.
- ۱۶۴ تهدید مرحوم مهدی سراج به قتل، به وسیله کسروی.
- ۱۶۵ نهایت تأسف.
- ۱۶۵ ادامه فعالیت دینی پس از اعدام کسروی.
- ۱۶۵ انتشار نشریه، بنا به ضرورت.
- ۱۶۶ برگزاری جلسات با پیروان ادیان.
- ۱۶۶ تألیفات مرحوم حاج مهدی سراج انصاری.
- ۱۶۸ رنج نامه مرحوم حاج مهدی سراج انصاری.
- ۱۶۸ مناجات با مقصود حاجات.
- ۱۶۸ کلماتی حاکی از فروتنی و تواضع.
- ۱۶۹ زندگانی و مرامنامه خود نوشت.
- ۱۷۰ چگونگی آشنایی با کسروی.
- ۱۷۱ نامه محبت آمیز کسروی به مرحوم سراج انصاری.
- ۱۷۱ نوشته توهین آمیز کسروی به مرحوم سراج انصاری.
- ۱۷۴ آخرین نامه مرحوم سراج انصاری به کسروی، احتجاج و التماس حجت.
- ۱۸۱ قطع ارتباط و ادامه مبارزه با کسروی.
- ۱۸۲ رنجهایی که در این راه کشیدم.
- ۱۸۲ ناراحتی چشم و عنایت الهی.
- ۱۸۲ مشکلات مالی و نبود امکانات.
- ۱۸۳ سخن مرحوم سراج انصاری با مبلغان اسلامی.
- ۱۸۳ سختی در انتشار مطالب.
- ۱۸۴ تهدید به قتل به وسیله کسروی و شکایت به شهربانی.
- ۱۸۴ شکایت کسروی از مرحوم سراج انصاری.
- ۱۸۵ تأثر مرحوم سراج از این همه حيله گری.
- ۱۸۵ توضیحات مرحوم سراج انصاری به افکار عمومی، در پی شکایت کسروی.
- ۱۸۹ پاسخ مرحوم حاج مهدی سراج به دادخواست کسروی.
- ۱۹۰ مرگ کسروی و پایان درگیری او با مرحوم حاج مهدی سراج.

فصل پنجم

سایر جریانهای مقابله با کسروی

مقابله‌های عمومی.....	۱۹۱
عالمان بیدار و کسروی.....	۱۹۴
آیه‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی.....	۱۹۴
آیه‌الله العظمی سید محمد تقی خوانساری.....	۱۹۵
شهید محراب آیه‌الله سید اسدالله مدنی.....	۱۹۵
مرحوم آیه‌الله خویی و برخی علمای نجف.....	۱۹۵
مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد حسن طالقانی.....	۱۹۶
مرحوم شیخ محمد آقا تهرانی.....	۱۹۶

نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران

دکتر محمد مصدق «مصدق السلطنه»

فصل اول

زندگی‌نامه دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)

فصل دوم

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت مصدق السلطنه و

خصلت‌های بارز او

الف: خانواده.....	۲۷۷
ب: ثروت خانوادگی و مرفه بودن.....	۲۸۴
ج: تحصیلات مصدق.....	۲۸۷
د: وضعیت جسمی و روانی مصدق.....	۲۹۱
ه: دوستان.....	۲۹۹

۳۰۲	 خصلتهای بارز مصدق
۳۰۳	 ۱- خود بزرگ بینی، برتری طلبی و غرور
۳۱۰	 ۲- عوام‌زدگی
۳۱۳	 ۳- عوام‌فریبی و فریفتگی به عوام
۳۲۲	 ۴- تعصب خانوادگی و قوم‌پرستی
۳۲۷	 ۵- ترس و سوءظن
۳۳۹	 ۶- لجاجت و یکدندگی و خودرأیی و بی‌توجهی به نظر و شور دیگران
۳۴۳	 ۱- رفراندم انحلال مجلس شورای ملی
۳۴۵	 اعتراض مهندس رضوی به دکتر مصدق
۳۴۶	 فراکسیون کشور، مخالف رفراندم
۳۴۶	 فراکسیون اتحاد، مخالف رفراندم
۳۴۶	 اعلامیه فراکسیون آزادی
۳۴۸	 مخالفت حضرت آیت‌الله بروجردی با رفراندم
۳۵۱	 شکل رفراندم
۳۵۶	 ۲- بی‌اعتنایی به هشدارها در مورد کودتا
۳۵۹	 آخرین تلاش

فصل سوم

مصدق و اسلام

۳۶۷	 الف: مصدق و مسأله قوانین قضایی و سازمان عدلیه
۳۸۸	 ب: مصدق و روحانیت
۳۹۷	 آیت الله کاشانی، نهضت ملی و مصدق
۴۱۲	 انزوای نقطه قوت نهضت از سوی مصدق!
۴۲۱	 دیدگاه مصدق و کاشانی در مورد ملی شدن نفت
۴۳۴	 صحنه استقبال
۴۳۴	 صحنه انزوا
۴۴۰	 تجربه سران حزب توده در دادگستری مصدق!

۴۴۲	متن قرار منع تعقیب کیفری سران حزب توده
۴۴۲	جرائم متناسبه
۴۴۲	قرار رد اتهام
۴۴۴	و اما رویه و مرام اشتراکی
۴۴۵	نظر تأییدی نماینده دادستان
۴۴۷	حادثه تلخ قم
۴۵۲	ارتباط مصدق و سران جبهه ملی با حزب توده!
۴۵۷	استمرار تهاجم به روحانیت و آیت الله کاشانی
۴۶۳	ماجرای بازداشت شیخ محمد تهرانی
۴۶۸	اعتراض طلاب و علما به موج اهانتها
۴۷۰	حمله به منزل آیت الله کاشانی و پرونده سازی برای ایشان!
۴۷۵	تصویری از اوضاع تهران در حکومت مصدق
۴۷۹	جدایی از اسلام و روحانیت، عامل اصلی شکست نهضت ملی
۴۸۱	نمونه هایی از میزان اطلاع مصدق از اسلام
۴۸۳	اتهامات جدی نسبت به پایبندی مصدق به اسلام

فصل چهارم مصدق و ملی گرایی

۴۹۱	آزادی
۴۹۴	ملت
۴۹۶	باستان گرایی

فصل پنجم مصدق و قدرتهای استکباری

۵۰۱	مصدق، انگلیس و روس
۵۲۴	آرنست پرون
۵۲۴	اردشیر و شاپور ریپورتر

۵۲۶	سپهبد صنیعی
۵۲۷	رضا فلاح
۵۲۷	سهام السلطان بیات
۵۲۹	برادران رشیدیان
۵۳۰	میهمانیهای سفارت انگلیس!
۵۳۲	اظهارات محمدرضا
۵۳۳	پاسخ مصدق
۵۳۵	مصدق و امریکا

فصل ششم

مصدق، فراماسونری، گروهها و احزاب و جبهه ملی

۵۷۱	احزاب و جبهه ملی
-----	------------------

فصل هفتم

مصدق و خاندان پهلوی

پیوستها

۶۱۱	نامه آیت الله کاشانی به وزیر دربار
۶۱۳	نامه آیت الله کاشانی به مجلس در مورد اختیارات
۶۱۵	اعلامیه آیت الله کاشانی خطاب به مردم
۶۲۰	حقایق در نامه آیت الله کاشانی به فرزند خود
۶۲۲	متن اعلامیه شهید نواب صفوی
۶۲۵	منابع
۶۴۱	فهرست اعلام

پیشگفتار

در نخستین دههٔ قرن نوزدهم میلادی، کشور ایران شاهد آغاز نوخواهی و غرب‌گرایی و تجددزدگی بود. «آغازگر این راه، شاهزاده قاجار عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلیشاه بود که با دستیاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام به این اندیشه افتادند که نهادها و روشهای نوین غرب را وارد ایران سازند.^(۱)» اقداماتی چند برای رسیدن به این مقصود انجام گرفت: استخدام رایزن نظامی از فرانسه و انگلیس، اعزام دانشجویان به انگلستان و تأسیس چاپخانه. برخی از محصلان اعزامی به خارج از جمله میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله، به فراماسونری پیوستند و افکار و عقاید غربی را در ایران رواج دادند. جعفرخان مشیرالدوله کابینه‌ای شبیه به سبک اروپا «شورای دولت» را در سال ۱۲۷۵ ه. ق تشکیل داد. در زمان او بود که میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله «دفتر تنظیمات یا رساله غیبی» را برای حکومت داری به سبک غرب نوشت. او تلاش کرد تا با تأسیس فراموشخانه در ایران، نسلی نو با اندیشه‌های غربی و به تعبیر خودش «آدم» تربیت کند و آنها را پشتوانهٔ تحولات به سبک غرب، در ایران قرار دهد. او آشکارا تلاش داشت مفاهیم و روشهای غربی را موافق اسلام نشان دهد و در اسلام دست به یک پروتستانتیزم (اصلاح طلبی مذهبی) بزند تا راه برگسترش تفکرات تجددخواهی هموار گردد. او معتقد به اخذ روش کشور داری بدون کم و کاست از غرب بود و تقلید در این امور را جایز و ایرانی را عاجز از اختراع و ابداع می‌دانست. «ملکم خان از پشتیبانان یکدندهٔ آوردن ارزشهای غربی به ایران و از هواخواهان سرمایه‌گذاری کشورهای استعمارگر اروپا در این کشور بود.^(۲)» او دلالت‌کمیانیهای خارجی و هموارکنندهٔ قراردادهای استعماری چند از جمله رویتر،

۱- تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، صفحه ۱۱.

۲- همان.

کشتیرانی کارون و لاتاری بود.

میرزا حسین خان سپهسالار که از نزدیک شاهد تحولات تحمیلی فرانسه و انگلیس در عثمانی در زمان سفارت خود در آن کشور بود، در زمان تصدی صدراعظمی و ریاست لشکر و قشون، دست به اصلاحاتی به همان سبک زد. او اعتقاد به کوتاه کردن دست روحانیون از امور کشوری داشت و با محدود کردن محاکم شرعی، دستگاه عدلیه به سبک غربی را بنیان نهاد و برای ارتش مستشارانی از غرب استخدام کرد.

تحولاتی که در غرب و اطراف ایران به وقوع پیوست، زمینه را برای مشروطه خواهی به سبک غربی آماده کرد. در نتیجه سه جنگ خونین که در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۷۱ توسط چهار کشور آلمان، دانمارک، فرانسه و اتریش صورت گرفت، این کشورها به صورت مشروطه درآمدند. مجارستان نیز در سال ۱۸۶۹ به سیستم مشروطه روی آورد. در ترکیه، در سال ۱۹۰۸ ترکان جوان سیستم پارلمانی را در آن کشور مستقر ساختند. مصر که زیر اشغال ناپلئون بود، قهرراً سیستم حکومتی پارلمانی را پیدا کرد. در هندوستان از دهه ۱۸۵۰ به بعد چند قانون اساسی تهیه شد و حکومت انگلیس به طور رسمی در آن کشور پارلمان برقرار ساخت. روسیه نیز در انقلاب ۱۹۰۵ به سیستم غربی روی آورد. ایرانیانی که در این کشورها به سر می بردند، تحت تأثیر این تحولات که عمدتاً خاصیت جدایی از دین و روی آوردن به دستاوردها و سیستم غربی را همراه داشت، قرار گرفتند. محمدعلی سیاح معروف به حاج سیاح در سفرنامه خود، دیده‌هایش از چین و ژاپن را به قلم آورد و به آن رنگ و لعاب ضد مذهبی و ضد روحانی داد. میرزا فتحعلی آخوندزاده، تحت تأثیر سیستم غربی که در شرق، یعنی روسیه اجرا می شد، قرار گرفت. وی از کودکی به تفلیس رفت و در آن جا بزرگ شد و در دستگاه روس به درجه سرهنگی رسید. آخوندزاده پیشنهاد دهنده تغییر الفبای دنیای اسلام به شیوه غربی است. او هواخواه تشکیل مجامع سری و فراماسونری بود و آن را از لوازم آزادیخواهی می دانست. «آخوندزاده یک آزادیخواه و سکولاریست به معنای غربی آن روز اروپا و پشتیبان گسترش تمدن و اصول پارلمانی غربی در ایران بود.»^(۱) «او ضد دین بود و تنها نسبت به زرتشت، احساسات خوبی داشت، بدون آن که به آن بگروید و این نشانه آشکاری از تعصب خشک ملی وی بود.»^(۲) آن روزها،

۱- تشیع و مشروطیت در ایران، صفحه ۲۹.

۲- همان.

احیای زرتشتیگری برای مقابله با اسلام در دستور کار تمام روشنفکران قرار داشت. احیای ایران باستان به آنها امکان روی آوردن به ملی‌گرایی به مفهوم طرد اسلام را می‌داد.

یوسف خان مستشار الدوله که از کارکنان بلند پایه وزارت خارجه بود و به عنوان کنسول ایران در روسیه مدت ۸ سال اقامت داشت و سپس مدت ۴ سال کنسول ایران در تفلیس شد، کتاب «یک کلمه» را در ستایش قانون و طرز اداره کشورها براساس سیستم غربی نوشت. این کتاب تفسیری از نخستین قانون اساسی فرانسه است. او نیز معتقد به جدایی مقام فتوا (روحانیت) از مقام حکم (حکومت) بود. او از آزادی به سبک غربی بسیار ستایش می‌کرد و این امر در مقابل محدودیت‌های اسلام از لحاظ حدود شرعی تبلیغ می‌شد. عبدالرحیم طالب اف نیز که چون آخوندزاده در روسیه اقامت یافته بود، با تأثیر از فرهنگ رایج در تفلیس و آثار اندیشه‌گرانی مانند ژان ژاک روسو، ارنست رنان، ولتر، بنتام و دیگر حکمای لیبرال، به فرهنگ غربی توجه کرد، اما چون آخوندزاده حالت ضددینی نداشت. طالب اف نیز به آزادی، قانون و ملی‌گرایی در مفهوم استخراج شده روشنفکران از کلمه «ناسیون، ناسیونالیسم» اعتقاد داشت و به ترویج آنها پرداخت.

محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، احمد کیسروی، شریعت سنگلجی و ... هر کدام نقشی در احیای ایران باستان در برابر اسلام و ترویج فرهنگ و تمدن غربی و امحاء آداب و رسوم ملی و اسلامی به عهده گرفتند. تقی‌زاده می‌گفت باید از نوک پا تا فرق سر مرگمی شد تا به ترقی و پیشرفت دست یافت!

به این لشکر داخلی، بایستی سیاستها و سفارتخانه‌های غربی را افزود که با استفاده از عوامل نفوذی چون حسینقلی خان نواب، اردشیر ریپورتر، ارباب جمشید و کالج‌های خود در لندن و پاریس و عناصر بظاهر استاد و ایراندوست مانند ادوارد براون و سرمایه‌دارانی چون لینچ، در تحریک و حمایت و تحمیل روشنفکران به دربار قاجار و نیز به ملت ایران، بشدت دست اندر کار بودند.

رژیم مشروطه با چنین زیر ساخت کاملاً غربی - اما برداشتهای سطحی از نظامات و فرهنگ و تفکر غربی - شکل گرفت. برای مدت اندکی روشنفکران با نیروهای مذهبی به وحدت تاکتیکی دست زدند و پس از استقرار مشروطه، به دست خود و دولتهای متجدد و بعد شاه مستبدی چون رضاخان، روحانیت و حوزدهای علمیه و متدینین را از صحنه بیرون رانده و بشدت مورد هجو و آزار و محدودیت و ضرب و شتم قرار دادند. چهره‌های برجسته روحانی

چون ملاعلی کنی، شیخ فضل الله نوری، سیدحسن مدرس، حاج نورالله اصفهانی و شیخ محمدتقی بافقی و ... که هر یک سهم بزرگی در روشنگری چهره روشنفکری وابسته و استبداد قاجار و رضاخان پهلوی و حفظ ارزشهای دینی در صحنه اجتماع و حکومت به عهده داشتند، همگان در تعرض شدید رژیم قرار گرفته و شهید یا مسموم و یا تبعید شدند. رضاخان ابتدا با سالوسی خود را در صف مسلمانان جازد و پس از استقرار قدرت خویش، در صدد کاستن از نفوذ دین و روحانیت برآمد، و با تغییر لباس و محدود ساختن مراسم عزاداری و تعطیلیهای مذهبی و تحت نفوذ دولت در آوردن لباس روحانیت، به حمله نهایی پرداخت:

وقتی قدرت سیاسی روحانیت به پایین ترین حد خود رسید، رضاشاه تهاجمی از سه جانب و از طریق مطبوعات تحت کنترل آغاز نمود. روزنامه‌ها یکی پس از دیگری رهبران روحانیت را از نظر سیاسی و اجتماعی واپسگرا معرفی کردند و گفتند اینان با اصلاحات و بهبود زندگی مردم سر مخالفت دارند... حمله دوم تأکید بر عظمت ایران باستان و تجلیل از آیین زرتشتی بود. گفته می‌شد اعراب در تهاجم به ایران موجب تحقیر ایرانیان شده و آیین خود را به زور تحمیل کرده‌اند. سومین جهت حمله، ارائه تصویری از روحانیون بود که آنان را گروهی وطن‌فروشی معرفی می‌کرد که کشور را به اجنبی و خاصه انگلیسها فروخته‌اند. این تدبیر چون از قبل دارای زمینه بود، کارساز افتاد.^(۱)

چنین بود که بعد از رفتن رضاخان و فرار او از ایران و حضور متفقین در سیاست ایران، روحانیت در فضایی ضد روحانی با حوزه‌های تضعیف شده در برابر موج تجددگرایی که روز به روز تشدید می‌شد، قرار گرفت.

بعد از شهریور ۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاخان، از فضای نسبتاً آزاد به دست آمده، گروه‌ها، روشنفکران، احزاب و مطبوعات استفاده‌های فراوانی در جهت نشر خواسته‌ها، افکار و تمایلات خود، به عمل آوردند که عمدتاً در جهت نشر اکاذیب، ضدیت با دین و روحانیت و تبلیغ مرامهای ضد دینی، خواه چپ (مارکسیسم و کمونیسم) و خواه راست (لیبرالیسم و غرب زدگی) بود. از جمله می‌توان به کتاب «اسرار هزار ساله» که توسط «حکمی‌زاده» یکی از همفکران «کسروی» نوشته شد، اشاره کرد که با حمایت رژیم شاه در سال ۱۳۲۳ چاپ و به

صورت وسیع توزیع گردید. حضرت امام خمینی رحمته الله علیه با اطلاع از این مطلب، کلاس درس اخلاق خود را تعطیل نموده و پاسخ شبهات آن کتاب را مرقوم فرمودند که تحت عنوان «کشف الاسرار» چاپ گردید. حضرت امام رحمته الله علیه در این خصوص می‌فرمایند:

یک روز برای درس به طرف مدرسه فیضیه می‌رفتم. در وسط راه متوجه شدم که عده‌ای راجع به کتاب اسرار هزار ساله بحث و گفتگو می‌کنند. یکمرتبه به ذهنم آمد که عجب، ما داریم می‌رویم درس اخلاق می‌گوییم و حال آن‌که این بحثها در حوزه مطرح است.» ایشان از وسط راه مدرسه فیضیه برمی‌گردند و ظرف مدت یک ماه تا چهل روز تقریباً تمام کارهایشان را کنار می‌گذارند و کتاب کشف الاسرار را می‌نویسند.^(۱)

حضرت امام رحمته الله علیه در مقدمه این کتاب فضای آن روزها را که از سوی قلم به دستان بی‌خرد نسبت به وحدت کلمه، دین، روحانیت و مصالح کشور انجام می‌گرفت این گونه ترسیم کرده‌اند: در این روزها که آن فتنه جهان^(۲) را فرا گرفته و دود تاریک آن به چشم تمام جهانیان رفته و تمام ملل عالم به فکر آنند که خود و کشور خود را، از این دریای بی‌پایان آتش به کناری بکشانند... و از روی ضرورت و ناچاری کشورهای اسلامی نیز، با سختی و بدبختی مواجه شدند... خوب بود افراد این کشور نیز به فکر سعادت خود و برادران خود باشند و یکدل و یک‌آوازه در چاره‌جویی این سیاه‌روزیها بکوشند و یا دست کم از فتنه‌گریها و فسادانگیزیها، در این موقع باریک، خودداری کنند... مع‌الأسف می‌بینیم در این روزها، بی‌خردانی پیدا شده که با تمام قوا، نیروهای خود را صرف در فسادانگیزی و فتنه‌جویی و تفرق کلمه و بر هم زدن اساس جمعیت می‌کنند!... بعضی از نویسندگان، حمله به دین و دینداری و روحانیت را بر خود لازم دانسته، ... غافل از آن‌که سست کردن مردم از دین و دینداری و روحانیت، از بزرگترین جنایات است که برای فناء کشورهای اسلامی هیچ چیز بیش از آن کمک کاری نمی‌کند.

از موارد دیگر هجوم به ارزشهای دینی در آن زمان، افعال و تفکرات احمد کسروی تبریزی

۱- خاطرات سیدعلی اکبر محتشمی، صفحه ۳۱.

۲- جنگ جهانی دوم.

بود که با تشکیل «هماد آزادگان» فعالیت‌های خود را علیه دین، مذهب، عرفان و روحانیت آغاز کرد و با آتش زدن مفاتیح الجنان، اوج ضدیت خود را با معارف الهی به عنوان موانع ترقی جامعه! نشان داد. احمد کسروی نه در دانش دینی و عمل معنوی، عمقی داشت و نه در علوم دیگر، صاحب نام بود. آنچه او داشت و در میان مهره‌های حکومت، جایگاهی برایش ساخت، شخصیت پلشت و نامتعادل بود که دعوی‌های مختلفش بخوبی آن را نمایان ساخت. رضاخان و رژیم پرداخته او، نه تنها با چنین عنصری - که گاه زبان به انتقاد مصلحت‌اندیشانه می‌گشود - برخوردی نکرد، بلکه با آزاد گذاشتن او در اهانت به اعتقادات مسلمانان و مقدسات دینی، و حتی تشکیل گروه محافظان مسلح و انجمن باصطلاح پاک‌دینی و راه‌اندازی «جشن کتابسوزی»، مهر تأییدی بر سیاست رقم خورده روشنفکران وابسته زد.

کسروی بارها در نوشته‌های خود به نبی مکرم اسلام، قرآن کریم و ائمه اطهار اهانت می‌کرد و به دلایلی پوچ، احکام الهی و باورهای دینی را به استهزا می‌گرفت. در مراسمی که هر ساله به نام جشن کتابسوزی برگزار می‌کرد، آیه‌های قرآن، مفاتیح و سایر موارد مکتوب شیعه را می‌سوزاند. سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی در نجف بود که این مسئله را شنید و نزد استاد خود افکار کسروی را بر شمرد و اسامی صاحب این افکار را واجب القتل دانست. نواب به ایران بازگشت. احمد کسروی قبلاً در آبادان اقامت داشت و به سمپاشی علیه مذهب و روحانیون در میان جوانان پرداخته بود. نواب از راه بصره وارد آبادان شد و چند شب سخنرانی‌های پُر شور و مؤثر علیه استعمارگران - بخصوص انگلستان و عوامل داخلی آنان - ایراد کرد و بافته‌های کسروی را نقش بر آب نمود.

نواب می‌خواست بداند که کسروی از روی عناد با اسلام به ستیز برخاسته است یا از روی جهالت، و لذا چندین جلسه در کلوب او در تهران شرکت کرد و با کسروی در حضور جوانان فریب خورده به بحث نشست و چندین نوبت نیز در جلسات منزل کسروی شرکت نمود. در آخرین جلسه، پس از گفتگوی مفصل با تهدید کسروی که «گروه رزمنده» را تشکیل داده بود، مواجه می‌شود. نواب دانست که کسروی قابل اصلاح نیست و عاصداً در پی القای شبهه در جوانان نسبت به دین و روحانیت برآمده است.

نواب اولین طرح مسلحانه «فداییان اسلام» را پی‌ریخت و اولین اعلامیه را با عنوان «هو العزیز، دین و انتقام» منتشر و موجودیت فداییان اسلام را اعلام نمود. در بیست اسفند ۱۳۲۴ به فاصله ده روز پس از انتشار اولین اعلامیه، فداییان اسلام وارد جلسه دادگاه شدند و در کاخ

دادگستری در نخستین روزهای صدارت قوام السلطنه، با فریادهای الله اکبر، کسروی را به هلاکت رساندند، در حالی که او قبلاً یک بار توسط شخص نواب ترور شده و جان به در برده بود.

اسنادی که این روزها منتشر می‌شود و حساسیتی که دشمنان انقلاب اسلامی برای طرح مجدد افکار و شخصیت عناصر مطرودی چون کسروی نشان می‌دهند، خود نشانه‌های گویایی از منافع افکار منحط آنان برای مستکبران است. در کتابی که به تازگی با نام «کسرالصنم» به معنای «شکست بت» بر ضد احادیث اصول کافی نوشته شده است و در لندن و اردن به چاپ رسیده و یک نفر وهابی افراطی به نام «عصرین محمود ابو عصر» بر آن مقدمه نوشته، از کسروی به عنوان یکی از کسانی که عقاید و نظرات شیعه را مورد نقد و تقبیح قرار داده، با تمجید فراوان یاد شده است! وی گفته: «ما باید این‌گونه دگراندیشان را در بین شیعه تقویت کنیم». در این مقدمه از افرادی چون ابوالفضل برقی، مصطفی طباطبایی، دکتر عماد مظفریان و موسی موسوی نیز تمجید شده است که همگی در تضعیف عقاید شیعه تلاش می‌کنند.

در تقریظ دیگری که «عبدالرحیم ملازهی بلوچی» - که او نیز از وهابیهای افراطی است - نوشته است، نام دکتر مصدق و دکتر شریعتی در کنار این افراد به چشم می‌خورد.

«محمود کتیرایی» نویسنده کتاب «کتابخانه‌های کسروی» می‌نویسد:

در این سالها [سال نوشتن کتاب توسط نویسنده] یک آمریکایی به نام «استالی»^(۱) که گویا زمانی از کارمندان اداره اطلاعات سفارت آمریکا بوده از دانشگاه پرینستون به پژوهشی درباره کسروی و کسروی‌ان پرداخت. شنیدم که چند هفته‌ای در تهران ماند و حتی برای دیدن زادگاه کسروی به تبریز رفت.

چاپ نوشته‌های کسروی در سالهای اخیر - حتی برخی نوشته‌هایی که در دوران پهلوی ممنوع‌الانتشار بودند! - حکایت از اراده دشمن در تهاجم فرهنگی به ایمان و اعتقادات ملت، بویژه جوانان دارد و برای این کار از آثار سراسر اهانت آمیز و بی‌منطق امثال کسروی بهره می‌گیرد. جریانهای وابسته به غرب نیز تلاش می‌کنند تا کسروی و امثال او را «اصلاح‌طلب» و جریان مقابل آنان را «خشونت‌طلب» معرفی نمایند! براساس نوشته روزنامه نشاط:

«جریان کسروی و حکمی زاده قمی [نویسنده کتاب سراسر اهانت آمیز اسرار هزار ساله] اصلاح‌طلب بودند، امام و شهید نواب صفوی خشونت‌گرا و در مقابل جریان اصلاح‌طلب قرار

می‌گیرند!»^(۱)

سخن این جاست که چطور وقتی کسروی در سال ۱۳۲۴ شمسی اعدام شد، گورستانهای مسلمین از قبول جنازه‌اش خودداری کردند و آشنایانش مجبور شدند او را مخفیانه در حفره‌ای چال کنند؛^(۲) و بر ملحد بودن او، همگان و بویژه علما اتفاق نظر داشتند؛ لیکن امروز چرا و با چه انگیزه‌ای، دوباره نوشته‌های او، انتشار می‌یابد؟ چرا دشمنان این ملت با فرستادن مأموران اطلاعاتی، به شناخت بیشتر این چهره برای بهره‌گیری بیشتر در فرایند براندازی نظام، می‌پردازند و وابستگان مرعوب و مجذوب نیز او را در زمره اصلاح‌طلبان قلمداد می‌کنند؟!

حوزه‌های علمیه، که تازه از زیر بار استبداد و تهاجم سنگین رضاخان به روحانیت و ارزشهای دینی و کشتار و تبعید علمای بزرگ، قدر راست کرده بود، مشغول رتق و فتق امور خود بود و سیاست علمای حوزه بر آن بود تا با سر و سامان دادن به حوزه، طلاب آگاه و شجاع و دین‌شناس تربیت کرده، جامعه را نسبت به وظایف دینی و راه سعادت خود آشنا و از تأثیر و شعاع تبلیغات سوء دشمنان بکاهد.

روشنفکران که در طول سلطنت رضاخان، چه در استحکام پایه‌های این سلطنت، چه در تنظیم و اجرای ایدئولوژی شاهنشاهی و مبارزه با اسلام در قالب باستان‌گرایی، اقدامات فراوانی به عمل آورده بودند، از این موقعیت نیز در جهت نشر تفکرات غربی خود و بسط روش اداره کشور براساس دموکراسی غربی استفاده فراوان بردند. مطبوعات به عنوان رکن چهارم مشروطه، هم از لحاظ تعداد و هم تیراژ رشد یافت و اغلب آنان بر ضد مبانی دینی و نظام ارزشی و فرهنگی اسلام مطلب می‌نوشتند. در زمان حکومت مصدق تعداد نشریات به ۳۷۳ رسید.

در کنار مطبوعات، احزاب سیاسی متعددی پا به عرصه گذاشتند. احزابی چون، جمعیت سوسیالیست توده ایران، فرقه دمکرات، ایران نو، حزب دمکرات ایران، استقلال، ایران، عدالت، کبود، پیکار، رادیکال، سوسیالیست، رستاخیز، توده، وطن، اتحاد ملی، جبهه ملی و اتحادیه‌های کارگری اسکی و امکان فضای تبلیغی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران را به فضایی ابهام‌آلود، پُر شبهه، مشتت، بی‌اعتماد و هتاک تبدیل کردند. در چنین اوضاع و احوالی، جنگ نفت و ملی شدن صنعت نفت عرصه مطبوعات و احزاب را به سوی خود متوجه کرد و

۱. روزنامه نشاط، سهراب بهداد، اسفند ۱۳۷۷.

۲. سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، جلد ۴، مؤسسه کیهان، صفحه ۷۲ و نیز نامه کانون نویسندگان در تبعید، ناصر پاکدامن، صفحات ۲۰۳ و ۲۱۱.

مخالف و موافق به آتش بازی بی سابقه مشغول شدند و به طور طبیعی اکثریت نشریات و احزاب به حمایت از ملی‌گراها و در رأس آنان مصدق، هر نعمة مخالف و هر دلیل مخالفان را با هو و جنجال و جو سازی و ذهنت سازی به خیانت و همدستی با اجنبی و ... مبتذل می ساختند.

برخی از مطبوعات و احزاب، فاقد و جاهت و اعضای قابل توجهی بودند و برخی مطبوعات دیگر وابسته به احزاب و طرفدار شخصیت‌های درگیر در مسأله نفت؛ و اینان همواره مسائل را از زاویه دید خود و نه از باب مصالح جامعه و نهضت می دیدند، و لذا آشفته بازاری از شایعات و تهمت و غرض ورزیهای زشت پدید آوردند.

آن اعتقاد قدیمی که طبقه حاکم زمیندار و روحانیت را جیره خوار انگلستان می دانست، در مطبوعات کمونیستی و ناسیونالیستی و حتی در مطبوعاتی که ارگان زمینداران تلقی می شدند، بار دیگر باز تاب پیدا کرد.^(۱)

مصدق و طرفداران وی با شعار «آزادی» عملاً راه را برای فضای تیره و تاری که به نفع دشمنان نهضت تمام می شد فراهم آوردند. غالب آنهایی که فضای فرهنگی و سیاسی جامعه را شکل می دادند، از میان روشنفکران و اشخاصی بودند که یا وابستگی آشکار و پنهان با سیاستهای بیگانه داشتند و یا با حضور مذهب در عرصه اداره جامعه و کشور موافق نبودند. جامعه آزاد شده از بار سنگین خشونت رضاخانی در تغییر آداب و سنن و رفتارهای اسلامی و ملی، گرفتار ترندهای جدید و مکارانه در همین راستا شده بود. مبارزه با دین و مظاهر دینی و تبلیغ فرهنگ غرب و غرب زدگی همچنان در سرلوحه برنامه‌ها بود و فقط شکل آن تغییر یافته بود. خشونت رضاخانی جای خود را به نفوذ تبلیغی و تهاجم فرهنگی از طریق رسانه‌های جمعی و احزاب و گروه‌ها داده بود. ملی‌گراها تلاش می کردند با موج آفرینی در باره نفت، احساسات مردم را به سوی خود جلب کنند و با استفاده از تور بزرگ ملی شدن نفت، عرصه‌های مختلف کشور را تحت نفوذ خود در آورند.

جناح ملی‌گرای نهضت، اعتقادی به شعارها و هدفهای جناح مذهبی که از ناحیه توده‌های مردم حمایت می شدند، نداشت. فقدان رهبری واحد، نفوذ عناصر ناصالح و نبود اهداف مشترک سیاسی و فرهنگی که بتواند در دراز مدت حمایت عمومی مردم مسلمان ایران را تضمین نماید، از جمله موانعی بودند که قطع نظر از تحرکات

امریکا و فشارهای خارجی، ادامه مسیر نهضت را ناممکن می‌ساختند. نهضت ملی نفت در مقیاس کوچکتر، برگردانی از شرایط سیاسی و اجتماعی نهضت مشروطیت و نقاط ضعف و قوت آن بود و به همان سرنوشت نیز دچار گردید.^(۱)

بدین ترتیب بار دیگر، مواجهه روشنفکران با حمایت احزاب، روزنامه‌ها و مطبوعات وابسته و متعدد با روحانیت و حوزه‌های علمیه شکل گرفت. یک سو دینداران و دین مداران بودند که اعتقاد به تزکیه و تصفیه جامعه از فرهنگ غربی و فساد و بی‌بند و باری و تقید به ارزشهای دینی و اجرای احکام الهی داشتند و دیگر سو، دین‌گریزانی بودند که تنها راه ترقی و پیشرفت را در پذیرش فرهنگ غرب و اداره جامعه با نهادهای مدنی الگو گرفته از غرب می‌دانستند.

نهضت ملی شدن صنعت نفت از جهات زیادی با نهضت مشروطه همسانی دارد. از جمله همسانی‌های مهم که از قضا، سرنوشت مشابهی هم پیدا کرد؛ مسئله رهبری نهضت است! بدنه رهبری جنبش از دو روح کاملاً مجزا برخوردار بود که در اهداف، با هم هیچ همسانی و همسازی از لحاظ اصول و مبانی نداشتند؛ تنها در اهداف تاکتیکی و گاه استراتژیکی با هم اشتراک‌هایی پیدا می‌نمودند:

یک روح رهبری منطبق به عالمی مجاهد و فقیه سیاستمدار بود که همه اهداف و آرمانهای جنبش را در ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر شریعت و قطع دست استعمار در همه جلوه‌ها می‌دید و او بود که توانایی هدایت و رهبری بدنه اصلی جنبش را که بدنه مردمی آن بود، داشت و جز او هیچ قدرت دیگری توانایی کشیدن مردم را به صحنه نداشت. این یکی از درسهای گرانقدر در فهم جنبشهای اسلامی شیعه است. روح دیگر رهبری جنبش، مربوط به روشنفکری تکنوکرات. پرورش یافته غرب، بزرگ شده دربار، آشنا به ساختار نظامی سیاسی غرب و اصول و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل بود. به عبارت ساده‌تر، روح تعهد، شجاعت، شور انقلابی و ایستادگی و پایداری جنبش در یک طرف قرار داشت که در رأس آن آیت الله کاشانی بود، و روح تخصص، سیاست بازی و بخیه‌زنی و سازشکاری در طرف دیگر، که سمبل این روح دکتر مصدق بود. این رهبری دو گانه، یکی از بزرگترین

نقاط ضعف جنبش اسلامی - ملی نفت به حساب می‌آید.^(۱)

در جنبش مشروطه هم همین دوگانگی را با همین خصوصیات ملاحظه می‌کنیم. در آن جا هم روشنفکران با خصوصیات خاص خود - که مرحوم جلال آل احمد آنها را بخوبی در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» ترسیم می‌کند - در مقابل علما و متدینین قرار گرفتند. تا آن‌گاه که جنبش به ثمر نرسیده بود، به صورت تاکتیکی از این نیروی عظیم و پشتوانه مردمی و مقاومت آنان بهره گرفتند و چون بر موج سوار شدند، به حیل‌های گوناگون آنان را کنار زدند. نتیجه جنبش، استقرار دیکتاتوری رضاخان بود. در نهضت نفت نیز مصدق، با منزوی کردن آیت الله کاشانی و روحانیت، پشتوانه مردمی را از دست داد و دیکتاتوری محمدرضا را موجب شد.

اشکال اساسی نهضت نفت، همان ایرادی بود که دامنگیر مشروطیت شده بود؛ یعنی جریان رهبری جنبش دو قطبی بود و از دو پایگاه ارتزاق می‌کرد. ارزشهای ناهمگون به خاطر شرایط تاریخی خاص مجدداً با یکدیگر کنار آمدند، در حالی که سازش بین این دو ارزشها، برای مدتی طولانی ممکن نبود. با روشن تر بگویم، اصول و ارزشهایی برای مصدق و اطرافیان متجددش مطرح بود که برای کاشانی مطرح نبود و بالعکس. ثمره انقلاب مشروطیت با ارزشهای ناهمگونش، کودتای رضاخان بود و ثمره نهضت نفت با همان مشخصات، کودتای محمدرضا خان.^(۲)

تفاوت دیگری که در این دو نهضت دیده می‌شود که جای بررسی دارد، اگر چه از نظر ماهوی و نتیجه تفاوتی ندارد، تجلی حضور روشنفکری در دو قوه متفاوت است. در مشروطه روشنفکران در مجلس شورای ملی، تمام تلاش خود را متمرکز نمودند، لکن در نفت، روشنفکران تمام وجهه همت خود را در قوه مجریه متجلی ساختند:

اگر در جریان جنبش مشروطه تجلی اقتدار قانون طلبی و مبارزه جویی در چهره قوه مقننه تجلی بود و این قوه به عنوان سبیل اقتدار در ذهن جریان روشنفکری ظهور کرد، در جنبش اسلامی - ملی نفت به ناگهان سبیل اقتدار در چهره قوه مجریه ظهور کرد و روشنفکران آزادی طلب مساوات جوی مجلس خواه مشروطه

۱- رهیافتی بر بنیانی مکتبها و جنبشهای سیاسی شیعه در صد ساله اخیر. مظفر نامدار، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲- تحلیلی بر تداخل فرهنگی معاصر ایران، عباس نصر، صفحه ۲۷۶.

به روشنفکران اقتدار طلب، ضد مجلس تبدیل می‌شوند.^(۱)

جریان روشنفکری بعد از تجربه مشروطه، اولاً تمامی اهداف خود را از حکومت متحقق نیافت و ثانیاً آنچه از رهگذر استبداد و دیکتاتوری رضاخان در سرکوبی تمایلات دینی و مراکز قدرت روحانی می‌خواست، تا حدودی به دست آورده بود. لذا در این اندیشه شد که با تصرف قوه مجریه و بعد قوه مقننه، کار را یکسره کند.

رضاشاه زیر بنای اجتماعی برای پشتیبانی از دوران مصدق را فراهم آورد.^(۲)

به همین منظور پوشش ملی شدن نفت برای این هدف بسیار مناسب بود و دیدیم که در این پوشش، فرماندهی قوای نظامی و انتظامی، قوه قضاییه، احزاب و جمعیتها و مطبوعات (عمدتاً)، تحت اختیار روشنفکران قرار گرفت. تنها قوه‌ای که مانده بود، مجلس شورای ملی بود. با تمهیداتی که مصدق به عمل آورده بود، دربار نیز عملاً در صحنه سیاسی نقش چندانی نداشت. مصدق با طرح انحلال مجلس، قصد تصرف کامل این آخرین سنگر را داشت تا به یک قدرت بلامنازع و مطلق تبدیل شود.

او که خود را حامی دموکراسی لیبرالی می‌دانست، اکنون رهبری دیکتاتور متشانه را پذیرفت و حتی با به راه انداختن همه پرسشی که ۹۹ درصد مردم مطابق میل او رأی دادند، راه خودکامگی در پیش گرفت.^(۳)

غافل از آن که با اشتباهات متعددی که از ناحیه شخص او و برخی از هوادارانش به وقوع پیوسته بود، تعطیلی مجلس آخرین سنگر مقاومت قانونی، قوت دربار و اتصال شاه با امریکا و انگلیس را به عنوان پایه گذاران کودتا در پی داشته و بمنزله سقوط او و دولتش خواهد بود. این مسأله را یاران دیروز و امروز مصدق بارها به او گوشزد کرده بودند، اما به گوش او فرو نرفت؛ چون خواب تحقق کامل اهداف روشنفکری را در این مقطع می‌دید. خوابی که با کودتا، پریشان شد و هرگز تعبیر نگشت.

امروز هواداران مصدق مخصوصاً قشرهای روشنفکری غرب‌گرا، تلاش می‌کنند تا همچنان در غوغای نفت که یک خواست ملی بود، اصول فکری و وابستگیهای عملی مصدق به غرب و خصلتهای خسارت بار شخصی وی را به فراموشی عمدی بسپارند و از مصدق یک قهرمان ملی و

۱- همان، صفحه ۲۷۳.

۲- ناسیونالیسم در ایران، صفحه ۳۲۶.

۳- همان، صفحه ۲۸۳.

یک پیشوای آزاده و یک چهره نجات دهنده بسازند و به ملت و خصوصاً جوانان نا آشنا یا کم اطلاع نسبت به تاریخ و حقایق تاریخی، مصدق و راه او را، حق جلوه دهند. تاریخ نگاران هوادار مصدق نیز نسبت به دیدگاهها و عملکرد وی نسبت به اسلام و احکام قضایی اسلام، و اقداماتش در عدلیه و عضویتش در فراماسونری و گروههای شبه فراماسونری، و مساعدتش با رضاخان و ارتباطاتش با انگلستان و امریکا و عوامل این کشورها، و نوشته‌های او در مسائل مختلف، با اغماض عجیب برخورد می‌نمایند و هیچ نوع آگاهی درستی نسبت به این مسائل ارائه نمی‌دهند و بشدت تلاش می‌کنند تا این مسائل را در شور و هیجان نفت بپوشانند. به همین دلیل اشاره نمی‌کنند که مصدق نقش خود را به عنوان یک مسؤول اجرایی با یک رهبری فکری و هدایت‌گر اشتباه گرفت. لذا بیشتر به مشی سیاسی پرداخت تا حل مشکلات مردم و اجرای تعهدات خود نسبت به ملت. معضلات اقتصادی کمر مردم را شکسته بود و در آن حال مصدق دم از توسعه سیاسی، آزادی و احزاب می‌زد. مصدق با پروبال دادن به احزاب، حتی احزابی که در وابستگی آنها به بیگانگان شکی وجود نداشت - «حزب توده» - و با مطلق کردن آزادی مطبوعات، حتی مطبوعات که صریحاً به اسلام و روحانیت هتاک و شبهه‌آفرینی می‌کردند و با صدور مجوز برپایی تظاهرات و تجمعات کوچک و بزرگ احزاب به سابقه و وابسته در نقاط مختلف کشور، مخصوصاً در تهران، در فکر قبضه کردن کامل صحنه سیاسی کشور بود و به عنوان «پیشوا» نه «رئیس قوه مجریه» تلاش می‌کرد تا همه قوا از جمله قوه مقننه را در اختیار خود درآورد. اینها عبرتهای تاریخی فرا روی ملت ایران است در انقلاب اسلامی، که بایستی عمیقاً به آنها توجه نماید.

به هر تقدیر از آن‌جا که کار تحقیق و انتشار این جلد از مجموعه «نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران» با طرح مجدد مصدق توسط برخی چهره‌های ملی‌گرا و شخصیت‌های پشت کرده به آرمانهای انقلاب اسلامی توأم شده، لذا ضروری می‌بینیم که به هدف اصلی طراحان مجدد وی اشاره کنیم، اگرچه با ذکر این پیشگفتار و طرح مباحث مختلف کتاب، این اهداف کاملاً روشن می‌شود.

یک سؤال مهم که اهداف پشت پرده طراحان مجدد مصدق را برملا می‌کند، این است که اگر مصدق بر ضد بیگانگان بود و اگر اینان نیز با سلطه بیگانه مخالف اند، چطور است که امروز کسانی مصدق را مطرح می‌کنند که مذاکره و رابطه با امریکا را هم تبلیغ می‌کنند؟ بین طرح مجدد مصدق و رابطه و مذاکره با امریکا چه ارتباطی وجود دارد؟ اگر این دو ضد هم هستند، چطور با یکدیگر

جمع شده‌اند؟ مگر بنا به شواهد قطعی تاریخی، دلارهای امریکا و عوامل اطلاعاتی آن کشور همراه با انگلستان، در سقوط و سرنگونی مصدق مؤثر و کارساز نبودند، پس چطور هواداران مصدق در آغوش امریکا به طرح مجدد او می‌پردازند؟

لذا می‌توان ادعا کرد که هدف از طرح این مسأله، به صحنه آوردن مجدد ملی‌گرایی با مفهوم ضد اسلامی و تقابل آن با نظام اسلام‌گرا است. سمبل ملی‌گرایی انحرافی، مصدق است و حکومت دو ساله او. امریکا فعلاً خواهان بر چیده شدن حکومت دینی در ایران است و مصدق و مشی او، وسیله خوبی در دست آنهاست. طرح مجدد مصدق، طرح ملی‌گرایی است، آن چنان که گروه‌هایی چون نهضت آزادی و جبهه ملی سود ببرند. و قطعاً در صورت توفیق احتمالی، آنان نیز چون مصدق، باید صحنه را برای عناصر کاملاً وابسته و نوکر مآب خالی کنند، چنانچه مصدق پس از اجرای نقش خود در کنار زدن روحانیت و مردم متدین در صحنه، مجبور به ترک مسند شد.

خبرگزاری انگلیسی رویترز در گزارشی از بزرگداشت سالگرد مرگ مصدق به این مسأله اعتراف کرده و می‌نویسد:

مصدق سیاستمدار ورزیده‌ای که خون خاندان قاجار در رگهای او جاری بود، رقیب نهضت دینی ایران در دهه ۱۹۵۰ میلادی در ایران به شمار می‌رفت.^(۱)

حضرت امام خمینی رحمه‌الله با آن حکمت عالی و نگاه عمیق و ژرف خود، در ماههای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که ملی‌گرایان در ایران فعال بودند و در صدد میوه‌چینی از انقلاب برآمدند، و امریکا به عنوان آخرین راحکار جلوگیری از پیروزی انقلاب، مهره سر سپرده ملی‌گرایی چون بختیار را سرکار آورد و بختیار همراه با وزرایش سر قبر مصدق حاضر شدند تا ملی‌گرایی را مطرح و خواست مردم را محدود به آن جلوه دهند، به افشای ماهیت آنها پرداخت و این حقیقت را که «ملیت» در برابر «اسلام» به صورت یک حربه از سوی قدرتهای شیطانی عنوان می‌شود، تأیید فرمودند.

تا حالا ما گرفتار لافها و گزافهای محمدرضا خان بودیم به صورت شاهنشاهی، اعلیحضرتی، آریامهری؛ حالا گرفتار ملیت و آزادی و این حرفها هستیم. سر قبر دکتر مصدق برویم و - عرض کنم - از این حرفها ما نه آنها را باور کردیم، نه اینها

را باور می‌کنیم. ما خوش‌باور نیستیم ... آن یکی اسمش شاهنشاهی می‌شود، این ملیّت و جمهوری دموکراتیک و این حرفها. اینها با اسلام بد هستند... شما خوب نیستید با اسلام، برای این که اسلام است که جلو منافع شخصی را می‌گیرد. اسلام است که نمی‌گذارد این گردن کلفتها زندگی اشرافی بکنند... اسلام است که نمی‌گذارد اجانب بر مسلمین حکومت بکنند.^(۱)

در بیان دیگری دو روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با اشاره به رفتن شاپور بختیار سر قبر دکتر مصدق و ادای ملیّت در آوردن، صریحاً فرمودند:

اینها هر روزی با یک صورت، یعنی عمّال اجانب در پرده‌ها و در چهره‌هایی هستند. اینها عمّالشان را ممکن است بیست سال، سی سال به صورت یک آدم ملی در آورند و بر ملت معلوم نباشد که این چه کاره است، وقتی که چهره، چهره واقعی پیدا شد، آن وقت ملت می‌فهمد چه بوده. یک نفر سی سال، بیست سال در چهره ملیّت بوده است، در چهره دیانت بوده است آن وقتی که آن [شاه] محفوظ بوده است این را نگه داشته‌اند. این را برای یک روزی، یک روزی که احتیاج دارند که با حربه ملیّت، ملت را بکوبند مثل امروز. امروز با حربه ملیّت و رفتن سر قبر دکتر مصدق ملت را دارند می‌کوبند.^(۲)

برخی از هواداران و مطرح کنندگان مصدق، تقدّم ایراتیت به اسلامیک و در تلاشهای مصدق تصدیق کرده‌اند:

اقاً آنچه باید بدان توجّه داشت، این است که انگیزه همه این بزرگ مردان تاریخ معاصر ایران در آزادخواهی و مبارزه با خفقان استبداد و سلطه بیگانه، از قائم مقام تا میرزا، و از مدرّس تا بازرگان، همواره وطن دوستی بوده است و اسلام خواهی، با این تفاوت که برخی ایران را برای اسلام خواسته‌اند و بعضی اسلام را برای ایران. تلاش مصدق نیز در همین راستاست!^(۳)

در مباحث کتاب خواهید دید که تفکّر تقدّم ایران به اسلام یا «ملّی‌گرایی» - که به نص صریح بیان حضرت امام رضوان‌الله‌علیه، کفر است - چه ضرباتی بر استقلال و هویت ملت و باورهای

۱- صحیفه نور، جلد ۴ صفحه ۳۷۲.

۲- صحیفه نور، جلد ۵ صفحه ۶۷.

۳- مقدّمه کتاب مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت، تألیف سرهنگ غلامرضا نجانی.

دینی مردم وارد آورد و چگونه پای قدرتهای استکباری را - که خود سر رشته دار ملی‌گرایی برای ایجاد تفرقه در کشورهای اسلامی هستند - به ایران، باز نمود.

حضرت امام رضوان الله علیه، در پاسخ به یکی از خبرنگاران تفاوت حکومت مصدق با انقلاب اسلامی را چنین مطرح می‌کنند:

سؤال: مقام و موضع جدید مبارزات خلق ایران را نسبت به مبارزات زمان دکتر مصدق چگونه می‌بینید؟

جواب: مبارزات کنونی ایران، یک حرکت کاملاً اسلامی است و در جهت تغییر کامل نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی می‌باشد.^(۱)

ملاحظه می‌کنیم که اسلامی بودن حرکت، تغییر نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی تفاوت‌های حرکت مصدق با انقلاب اسلامی است که بسیار اصولی و اساسی است و همین تفاوت‌ها امروز هم هست و حرکت منی‌گراها در اساس و اصول مغایر با نظام اسلامی است.

علت العلل همه مخالفان، دشمنیها و کینه و عناد استکبار جهانی و در رأس آن امریکای جنایتکار با انقلاب اسلامی، همین مسئله است. حاکمیت اسلام و تفکر دینی و ارزشهای الهی در نظام ولایی جمهوری اسلامی، آن چیزی است که امریکا و اروپا، یعنی قطب تفکر لیبرالی و سکولار دنیا را به وحشت انداخته است. آنان از بیداری اسلامی در جهان اسلام که منافع استعماری آنان را به خطر انداخته است، بیم دارند و تمام تلاش خود را معطوف کرده‌اند تا ندای استقلال و عدالت و ایمان را در مرکز انقلاب اسلامی، یعنی ایران، استحال یا خاموش کنند. که هرگز چنین مباد.

موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت